

نگاهی به یک اتفاق اقتصادی که به معضلی اقتصادی تبدیل شده است

دستمزد کارگران و تورم؛ دو خط موازی

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

تورم

امیرعباس محمدلو، وقتی از طبقه کارگری در ایران حرف می‌زنیم درواقع داریم از یک جامعه گسترده با نزدیک به ۲۰ میلیون جمعیت صحبت می‌کنیم؛ طبقه‌ای که بعد از تعدیل ساختاری و مقررات‌زدایی‌های عظیم از بازار کار، از سال‌های ۶۸ تا به امروز زیر فشار سنگینی بوده است، گاه به بهانه‌هایی مانند حمایت از تولید و حمایت از سرمایه‌گذاری و گاه به بهانه بحران‌هایی که تولید و کارفرما با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند. درنهایت اما اولین گزینه کارفرمایان و دولت برای کاهش هزینه‌ها، کاهش دستمزد حقیقی کارگران است. نبود تشکل‌های قوی کارگری، جمعیت عظیم بی‌کاران و تهدید موقعیت شغلی کارگران و همچنین رواج قراردادهای موقت (که بنا به اعلام تشکل‌های کارگری تا ۹۰ درصد کارگران با قرارداد موقت کار می‌کنند) همه‌وهمه عواملی بوده که راه را برای فشار بر دستمزد کارگران هموار کرده است.



حداقل دستمزد سالانه در شورای تعیین دستمزد تعیین می‌شود که این شورا به‌طورکلی از نظر حق رای به نظر می‌رسد به نفع کارفرمایان سازماندهی شده اما بحث ما درباره این نیست که شورای فعلی از نظر ساختاری مشکلی دارد بلکه بحث این است با همین ساختار موجود، آیا قوانین کار و مقررات مربوط به حوزه کارگری درباره تعیین حداقل دستمزد سالانه در کشور رعایت می‌شود؟ آیا این قوانین به حد کافی و به‌صورت عینی توانسته‌اند بازدارنده باشند؟ و آیا این قوانین حقیقتاً تأثیرگذار بودند یا به‌راحتی دور زده می‌شوند؟ یکی از مهم‌ترین قوانین برای تعیین حداقل دستمزد شاید ماده ۴۱ قانون کار باشد، در این ماده قانون به‌صراحت دو نکته بیان می‌شود که باید به آنها توجه کرد: ۱.حداقل دستمزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود، سالانه باید رشد کند ۲.حداقل دستمزد باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده را که تعداد متوسط آن ازسوی مراجع رسمی اعلام می‌شود تأمین کند. این دو شرط از شروط اساسی این قانون است ولی تا چه حد این دو قانون تابه‌حال رعایت شده؟ و تا چه میزان مورد اتکا برای تعیین مزد سالانه بوده، جای سؤال است. بگذارید از سال ۹۸ شروع کنیم، طبق محاسبات مربوطه مرکز آمار برای تعیین هزینه یک سبد معیشتی برای یک خانواده سه و نیم نفره در سال ۹۸ به چیزی نزدیک به سه میلیون و ۸۰۰ هزار تومان مزد ماهانه بدون مزایا نیاز بوده است و اگر تورم سال قبل را هم به آن اضافه کنیم، مزد مربوطه تا چهار میلیون تومان هم می‌رسید. تورم محاسبه‌شده برای افزایش دستمزد در سال ۹۸ هم چیزی نزدیک به ۲۵درصد در نظر گرفته شده بود. حال با توجه به این‌آمار و ارقام، حداقل دستمزد تصویب‌شده در سال ۹۸ چه عددی بوده؟ بله احتمالاً همه واقف هستید که این عدد در سال ۹۸ با کل مزایایش چیزی نزدیک به دو میلیون تومان بوده و چیزی که باید در ابتدا در همین نقطه مشهود برای ما روشن باشد، نقض قانون از دو جهت است که اولاً مزد تعیین‌شده نزدیک به نصف مزد مورد نیاز برای یک سبد معیشتی است و مورد دوم اینکه با ۲۵درصد تورم (مورد محاسبه قرار گرفته)، دستمزدها فقط ۱۷درصد نسبت به سال ۹۷ رشد داشتند و این‌ یعنی چیزی هم حدود هشت‌درصد در اینجا از حق کارگر برداشت شده و البته بماند که تورم واقعی سال ۹۸

هم به ۲۵درصد بلکه نزدیک ۴۰درصد بود. موضوع زمانی جالب‌تر می‌شود که بدانید همین اتفاق عیناً در سال‌های ۹۷ و سال‌های قبل‌تر هم افتاده! در سال ۹۷ یک سبد معیشتی طبق محاسبه کارشناسان چیزی نزدیک به دو میلیون تومان آب می‌خورده و این در حالی است که حداقل دستمزد در سال ۹۷ قراتر از یک میلیون و ۶۰۰ هزار نبود. سال ۹۶ هم به همین صورت، دستمزدها به اندازه‌ای کمتر از تورم مورد پیش‌بینی رشد داده شده و این یعنی این روش تبدیل به یک سنت و قانون شده که قانون برای کارگران نادیده گرفته شود. سال ۹۹ اما از یک جهت نسبت به سال‌های قبل متفاوت‌تر بود و آن این‌نکته بود که سال‌ها کاهش‌دادن دستمزد واقعی کارگر با نقض قانون، دیگر برای کارگران قابل تحمل نبود. در سال ۹۹ مبلغ یک سبد معیشتی برای کارگران چیزی نزدیک به پنج میلیون تومان محاسبه شد. و از طرفی هم بانک مرکزی تورم را حدود ۴۰ درصد پیش‌بینی می‌کرد. با این حال شورای تعیین حداقل دستمزد نه به امضای نمایندگان کارگران توجه کرد و نه به میزان تورم و نه به هزینه سبد معیشتی کارگران و با فشار رسانه‌ها نهایتاً حقوق و مزایای سال ۹۹ را به نزدیک سه میلیون رساند نه بیشتر و سال معیشتی سختی را برای کارگران رقم زد.

این روند کاهش‌دادن دستمزد واقعی در کشور چندین دهه اجرا شده و حال به نقاط چالش‌زایی رسیده است. به این نقطه که برای سال ۱۴۰۰ سبد معیشتی نزدیک به ۹ میلیون تومان بود ولیکن که دستمزد در حدود چهار میلیون تومان تصویب شد و در سال ۱۴۰۰ همین رویه تکرار شد. بی‌توجهی به قشر کارگر در چندین دهه و زیر پا گذاشتن علنی قانون کار این وضعیت را به وجود آورده و برای سال آینده هم با خبرهای شنیده‌شده نمی‌شود دنبال خرق عادتی بود. برای سال آینده نیز طبق صحبت‌های مسئولین امر احتمالاً روند افزایش دستمزد اسمی به میزان ۲۰درصد را خواهیم داشت؛ درحالی‌که طبق مشاهدات تورم بیشتر از این خواهد بود. در کنار بی‌توجهی به ماده ۴۱ قانون کار ما مشکلات دیگری هم داریم که یکی از آنها دورزن قانون با سبک‌های مختلفی است که شاید پرداختن به آن در اینجا خالی از لطف نباشد: ۱.متأسفانه هرسال برای افزایش حداقل دستمزد تورمی ملاک قرار می‌گیرد که با معمولاً تورم سال قبل است یا اصلاً این تورم برای سال آینده غیر

قابل قبول است و مشخص است که تورم مورد محاسبه دقیق نیست، حتی گاهی شورا این موضوع را می‌پذیرد اما با استفاده ابزاری از تبصره موقعیت‌های خاص، خواهان آن می‌شود که رشد دستمزد نسبت به تورم کمتر باشد. سؤال اینجاست چه کسی قرار است این وضعیت بفرنج معیشت کارگران را سر و سامان بدهد؟

طبق آنچه در کشور ما دهه‌هاست اتفاق افتاده، گویا همیشه برای ما وضعیت خاص بوده و همیشه کارگر کمتر از آنچه باید دستمزد می‌گیرد. آیا واقعا ما مدام در شرایط خاصیم؟ مسلماً نه اما حتی اگر هم بر فرض محال این‌گونه باشد، چرا همیشه کارگران باید در این وضعیت خاص ضرر کنند و هزینه دهند؟ وجود دولت و قدرت کارفرمایان در شورای تعیین حداقل دستمزد باعث به‌وجودآمدن این وضعیت شده و برای رفع آن شاید لازم باشد که به این شورا یادآوری شود که افزایش دستمزد هم‌راه با تورم برای حفظ قدرت خرید کارگران است که اگر رعایت نشود، باعث خواهد شد تقاضای این گروه کاهش و به مشکلات جدی مواجه شوند. در کنار اینها برای سال آینده هم با وجود وضعیت تورم جهانی شاید باید به شورای تعیین دستمزد گوشزد کرد که وضعیت طبیعتاً جالب نخواهد بود. ۲.تأثیر تورم بر دهک‌های درآمدی مختلف و جامعه شهری و روستایی متفاوت است و برای دهک‌ها و طبقات مختلف مقدار این تورم و تأثیر آن متفاوت است و حتی آثار توزیعی دارد. طبقات مختلف در جامعه سبدهای مختلفی را مصرف می‌کنند، برای مثال برای قشر کارگر که جزء دهک‌های پایین جامعه هستند، تورم معمولاً از نرخ تورم عمومی بالاتر است، چون کارگران معمولاً سبدی متشکل از کالاهای مصرفی و خدماتی و غذایی را خریداری می‌کنند و تمام درآمد آنها صرف خرید مواد مصرفی می‌شود و بین تمامی کالاها، کالاهای غذایی و مصرفی تورم‌خیزترین کالا هستند و با وجود حرف از ترجیحی و افزایش قیمت مرغ و دارو و تخم‌مرغ این نکته حائز اهمیتی دوچندان می‌شود، پس اصولاً شورای تعیین حداقل دستمزد باید ارقامی بالاتر از تورم بانک مرکزی را در نظر بگیرد که کارگران سطح تقاضایشان و قدرت خریدشان حفظ شود، وگرنه با همین منوال با کاهش دستمزدهای حقیقی، زندگی برای یک‌چهارم از جمعیت کشور سخت‌تر می‌شود و مسلماً این

کاهش سطح رفاه زندگی طبقات کارگر علاوه بر تنش‌های اجتماعی، توان تشدید مشکلاتی مانند رکود و افت شدیدتر بهره‌وری را هم دارد. خصوصاً که اگر بر بازار کار ایران واقف باشیم، می‌دانیم دستمزدها در ایران امروز به‌شدت کمتر از سایر نقاط جهان است و شما در نمودار مذکور می‌توانید ببینید که حداقل دستمزد حتی در ابعاد کشورهای در همسایگی خودمان هم نیست.

این سرکوب در حداقل دستمزدها که امروز در ابعاد حداقل دستمزد روزانه به کمتر از دو دلار رسیده در مقایسه با سال‌های ابتدایی دهه ۹۰ و آخر دهه ۸۰ که این عدد نزدیک به ۱۰ دلار بوده، نشان از افت فاحش سطح زندگی دستمزدبگیران و البته فقر گسترده حتی در بین شاغلین است! که امروز به جد با یک حداقل دستمزد نمی‌شود از پس مخارج زندگی خصوصاً در کلان‌شهرها برآمد که این در ادامه هم علیه توسعه هم علیه بهره‌وری و هم علیه برابری و عدالت و مقوم فساد است!

نکته قابل‌ذکر دیگر این است که حامیان سرکوب دستمزد اعتقاد دارند که افزایش دستمزدها باعث تورم می‌شود. این در حالی است که باید گفت برخلاف این‌ ادعاها، سهم دستمزد در هزینه تمام‌شده بسیاری از مشاغل بسیار اندک است و صنایع می‌توانند با افزایش بهره‌وری هزینه‌های خود را کاهش دهند نه آنکه دستمزد کارگران را به‌عنوان ساده‌ترین راه کاهش هزینه‌هایشان تلقی کنند.

در بخش دوم که مدعی هستند افزایش دستمزد، تورم را در پی خواهد داشت هم باید گفت این حرف بسیار اشتباهی است. افزایش دستمزدها درست است که در نقش تقاضای بیشتر برای بازار خواهد بود ولی ما هم‌اکنون در بازار اقتصادی کشور خصوصاً غذایی با معضل کم‌مصرفی و پت‌این‌از ظرفیت بودن تولید کشور مواجهیم که تقاضای بیشتر را می‌طلبد و ثانیاً چندین دهه است که دستمزدها معمولاً نه افزایش داده می‌شوند و نه ثابت می‌مانند بلکه نسبت به تورم هرساله کاهش داده می‌شوند ولی همچنان تورم بالااست که همین نکته نشان می‌دهد که منبع تورم جای دیگری است و راه‌حل سرکوب دستمزد نه‌تنها تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای بر کاهش هزینه‌های تولید نداشته است که با کاهش قدرت خرید باعث تشدید رکود در بازار می‌شود.

باید تأکید شود که ضعیف‌کردن طبقه کارگر صرفاً در این سال‌ها باعث شده که جمعیت عظیمی زیر خط فقر برونند و ضریب جینی و شکاف طبقاتی افزایش یابد و رشد اقتصادی منفی شود و نه فقط سرمایه‌های به بازار کلای ایران جذب نشود که فرار سرمایه رخ دهد.

بر همین اساس لازم است که افزایش دستمزدها طبق قانون مورد‌توجه قانون‌گذاران باشد تا قدرت خرید جمعیت کارگر حفظ یا حتی افزایش یابد تا با گسترش فقر مطلق بازار مصرف بیش‌ازپیش تضعیف نشود و اقتصاد بتواند از رکود خارج شود و باید بدانیم که قوانین اولیه و قانون اساسی ما در نظر داشت که کارگران در وضعیت رفاه نسبی زندگی کنند نه اینکه مثل امروز کارگران تقریباً با این دستمزد همگی زیر خط فقر هستند. برای سال آینده هم به احتمال زیاد همین منوال ادامه خواهد داشت و افق روشنی در پیش نیست زیرا تفکرات در بدنه مسئولین تغییری نکرده و طبق اخبار شنیده‌شده نهایت رشد دستمزدها برای سال بعد عدد بزرگی نخواهد بود و افزایش چندانی را در دستمزدها شاهد نخواهیم بود و با این اوصاف طبقه کارگر بیش از پیش دچار گرفتاری معیشتی خواهد شد. ضمن اینکه درحال حاضر نگرانی برای معیشت کارگران به وضعیت تغذیه آنها و وجود وضعیت تورم جهانی شاید باید به شورای تعیین دستمزد گوشزد کرد که وضعیت طبیعتاً جالب نخواهد بود. ۳.تأثیر تورم بر دهک‌های درآمدی مختلف و جامعه شهری و روستایی متفاوت است و برای دهک‌ها و طبقات مختلف مقدار این تورم و تأثیر آن متفاوت است و حتی آثار توزیعی دارد. طبقات مختلف در جامعه سبدهای مختلفی را مصرف می‌کنند، برای مثال برای قشر کارگر که جزء دهک‌های پایین جامعه هستند، تورم معمولاً از نرخ تورم عمومی بالاتر است، چون کارگران معمولاً سبدی متشکل از کالاهای مصرفی و خدماتی و غذایی را خریداری می‌کنند و تمام درآمد آنها صرف خرید مواد مصرفی می‌شود و بین تمامی کالاها، کالاهای غذایی و مصرفی تورم‌خیزترین کالا هستند و با وجود حرف از ترجیحی و افزایش قیمت مرغ و دارو و تخم‌مرغ این نکته حائز اهمیتی دوچندان می‌شود، پس اصولاً شورای تعیین حداقل دستمزد باید ارقامی بالاتر از تورم بانک مرکزی را در نظر بگیرد که کارگران سطح تقاضایشان و قدرت خریدشان حفظ شود، وگرنه با همین منوال با کاهش دستمزدهای حقیقی، زندگی برای یک‌چهارم از جمعیت کشور سخت‌تر می‌شود و مسلماً این

ادامه از صفحه اول

از موسیقی در دبستان قائمشهر تا «پاک‌سازی» در دانشگاه

به‌علاوه شکی ندارم که نشاندن دانشجویانی با این‌همه وسعت سلیقه اجتماعی و سیاسی در کلاس درس استادان یکسره خودی کمکی به همستگی اجتماعی نمی‌کند. این یاداشت را با سخن یکی از استادان به پایان می‌برم که نوشته بود «اینکه شما دوست خبرنگار/صاحب تریبون واجد امتیاز و امنیت به هرکس زنگ می‌زنید، حاضر نیست درباره «وقایع اخیر» سخنرانی/گفت‌وگو/ مناظره کند کمتر از همه به خاطر ترس است و بیشتر از همه به خاطر اینکه: چقدر بگوئیم و چند بار بگوئیم و ما اسباب سرگرمی نیستیم».

✽ دانش آموخته مطالعات فرهنگی و سیاست‌گذاری در آموزش و پرورش

قفقاز، صحنه رقابت‌های ژئوپلیتیکی

اما از سوی دیگر می‌تواند نقض احتمالی آتش‌بس نوامبر ۲۰۲۰ را مستند کرده و به اتحادیه اروپا گزارش بدهد. به عبارت دیگر، باکو که برای مدت دو سال تا حد نسبتاً زیادی از غیبت غربی‌ها و قدرت‌های بزرگ خارجی برای انجام برنامه‌های خود از مصونیت کامل برخوردار بوده است، دیگر این امکان را نخواهد داشت. مقامات جمهوری آذربایجان از قبل هشدار دادند که این مأموریت باید به منافع مشروع آذربایجان احترام بگذارد و روند عادی‌سازی میان آذربایجان و ارمنستان را مختل نکند.

با این حال، این فرایند فراتر از احترام به منافع دو طرف است، به نظر نمی‌رسد موضوع اسراری ارمنی از زمان جنگ ۲۰۰۲روژه، تخریب میراث ارامنه در منطقه تحت محاصره، کریسرد زنگزور در امتداد مرز مشترک ارمنستان و ایران و درنهایت محاصره کنونی قره‌باغ کوهستانی که نزدیک به ۱۲۰ هزار نفر را منزوی کرده، سینکال مثبتی برای عادی‌سازی روابط باشد.

این خبر برای متحد رسمی ارمنستان یعنی روسیه که از زمان آتش‌بس در نوامبر ۲۰۲۰ به‌عنوان نیروی حافظ صلح در قره‌باغ کوهستانی عمل کرده، توهم‌آمیز تلقی می‌شود. گمان می‌رود رقابت مناقشه‌ای که درحال‌حاضر در اوکراین بین مسکو و کشورهای اروپایی در جریان است، در دیگر «درگیری‌های راکد» کاهش یافته است. حتی می‌توان گفت که جنگ در اوکراین به دیگر درگیری‌های برون‌مرزی تحت نفوذ روسیه جذایت مجدد بخشیده است، بازگشت اروپاییان به صحنه قفقاز به دلیل ناآرامی روسیه در صحنه است. روسیه در ۳۰ سال تعامل در چارچوب گروه مینسک، هیچ پیشرفت درخورتوجهی در حل مسئله حاکمیت بر قره‌باغ کوهستانی نداشته است. با این حال، روسیه به‌عنوان متحد ارمنستان در چارچوب سازمان پیمان امنیت جمعی همان‌طور که در ماه ۴ این معاهده تصریح شده است، در صورت تجاوز به ارمنستان باید از این کشور حمایت نظامی به عمل آورد؛ اما مسکو در جریان حملات آذربایجان در سپتامبر ۲۰۲۲ کمک‌های لازم را به ارمنستان ارائه نکرد. به‌همین‌ترتیب، از ۱۲ دسامبر گذشته نیروهای حافظ صلح نشان داده‌اند که قادر به مقابله با محاصره قره‌باغ از طرف آذری‌ها نیستند.

بنابراین، ارامنه که از عدم واکنش روسیه ناامید شده بودند، به حمایت سایر قدرت‌های خارجی روی آوردند. غفلت اخیر روسیه نه‌تنها باعث کاهش نفوذ این کشور در منطقه شده است؛ بلکه کمک شایانی به تعهد اروپایی‌ها در موضوع قفقاز با هدف دفاع از ارمنستان که مورد تهدید آذربایجان، ترکیه و نیروهای سوری است، بوده است. طبیعتاً روس‌ها حضور آتی اروپاییان در منطقه را به‌ویژه به دلیل ویژگی غیرنظامی و خطر تشدید درگیری‌های موجود مورد انتقاد و تردید قرار داده و آن را حضور نیابتی از طرف ناتو و ایالات متحده قلمداد می‌کنند. قفقاز که از قبل درگیر رقابت همسایگان نبود، بار دیگر به صحنه مبارزه برای نفوذ ژئوپلیتیکی تبدیل شده است. با توجه به نقش محوری منطقه در مسیرهای تجاری و انرژی بر آسیا و اروپا، حل مناقشه بین ارمنستان و آذربایجان علاوه بر پیامدهای قومیتی یک موضوع استراتژیک است. از سال ۲۰۲۰، دو کانال میانجیگری روسی و اروپایی بین آذربایجان و ارمنستان باز شده است و با وجود انتقادهای اخیر باکو، تا به حال کانال اروپایی تا حد زیادی مورد علاقه دو کشور همسایه بوده است. باوجوداین یک روز پس از اعلام مأموریت ناظران اروپایی، سازمان پیمان امنیت جمعی اعلام کرد که در حال کار بر روی راه‌اندازی عملیات مشابهی است. از نظر ارامنه، این یک وعده توخالی است؛ زیرا تصور دو مأموریت اروپایی و روسی برای انجام یک کار واحد دشوار است. از سوی دیگر، شکی نیست که خدمات سرویس امنیت فدرال روسیه مستقر در ارمنستان، به یک نیروی مزاحم محلی تبدیل خواهد شد. کشور ایران دیگر قدرت محلی است که کمتر به آن اشاره شده؛ ولی حق آشکار بررسی وضعیت ژئوپلیتیک ماورای قفقاز را دارد.

به دلیل مجاورت جغرافیایی و فرهنگی با ارمنستان، ایران پشتوانه معتبری برای محافظت از همسایه خود در برابر غارتگری آذربایجان و ترکیه و همچنین حاکمیت ارضی خود به حساب می‌آید. تعهدات تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی نیز ایران را به این امر مقید می‌کند. در واقع خانات قره‌باغ کوهستانی و بخش بزرگی از ارمنستان از دیرباز بخشی از ایران بوده‌اند.

این سرزمین‌ها که با معاهده‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمنچای (۱۸۲۸) به امپراتوری روسیه واگذار شده‌اند، هنوز آثار نفوذ فرهنگی ایران را حفظ کرده‌اند و مبادلات مختلف بین ایران و ارمنستان گواه این امر است. ترکیه به واسطه زبان ترکی، از طریق آذربایجان ترک‌زبان قصد نفوذ در قفقاز را دارد؛ اما ایران نیز به نوبه خود دارای امتیاز «جهانی‌بودن ایران قدیم» را دارد که بسیار فراتر از مرزهای کنونی آن است. ایران بارها آمادگی خود را برای میانجیگری جهت حل مناقشه بین ارمنستان و آذربایجان پیشنهاد داده است. مداخله ایران در منطقه‌ای که تحت کنترلش است، نه‌تنها برای ثبات کشور ضروری است؛ بلکه می‌تواند سودمند هم باشد، مشروط بر اینکه به دلیل نزدیکی با روسیه شک برانگیز نباشد.

